

جنگها و نقشها؛

مطالعه تطبیقی

جنگهای سه گانه خلیج فارس

نوشته: حسین یکتا^(۱)

مقدمه

ایجاد ائتلافی تحت پوشش قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد وارد عمل شدند. بدین ترتیب، شرایط صدور مجوز توسل به زور را بر اساس ماده ۴۲ منشور در قطعنامه ۶۷۸ شورای امنیت فراهم و ضرب الاجل ۱۵ ماه ژانویه سال ۱۹۹۱ را برای خروج نیروهای عراقی از کویت تعیین کردند. در نهایت نیز، در تاریخ ۱۷ ماه ژانویه سال ۱۹۹۱، عراق را با هدف آزادسازی کویت از اشغال، هدف حمله نظامی همه جانبه قرار دادند. این جنگ، که به جنگ دوم خلیج فارس یا جنگ نفت موسوم شد، در روز ۲۸ ماه فوریه سال ۱۹۹۱، رأس صدمین ساعت عملیات زمینی نیروهای ائتلاف و به دنبال شکست و هزیمت نیروهای عراقی از کویت به پایان رسید؛ جنگی که در مجموع، بیش از هفت ماه طول نکشید. نیروهای ائتلاف به رهبری امریکا تا عمق خاک عراق پیشروی کردند، اما با مشاهده قیام مردم عراق، به ویژه شیعیان جنوب این کشور علیه دولت مرکزی - مؤلفه ای که تحت کنترل دولتهای ائتلاف نبود و با اهداف استراتژیک آنها در خلیج فارس مغایرت داشت - از ادامه عملیات دست کشیدند و با این اقدام به دولت بعث بغداد فرصت دادند تا انتفاضه مردم عراق را قلع و قمع کند. در نتیجه، هزاران نفر از مردم عراق به خاک و خون افتادند^(۲) تا آنچه تعادل نظم منطقه ای خوانده می شد، با پیروزی انقلاب اسلامی مردم عراق به ضرر غرب دگرگون نشود. بدین ترتیب، دولت بعث عراق، که تا آستانه سقوط پیش رفته بود، با سیاست ممانعت متحدهای نزدیک به ده سال دیگر بر اریکه قدرت باقی ماند تا بازیگر اصلی جنگ

انقلاب ساختارشکن اسلامی ایران پس از گذشت یک ربع قرن، افزون بر ایجاد تغییر و تحول بنیادین در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی مردم ایران، پیامدها و اثرهای ژرف و ماندگاری بر ساختارهای سیاسی - امنیتی منطقه ای و جهانی داشته است. طی این مدت، در منطقه استراتژیک خلیج فارس سه جنگ بزرگ و خونین رخ داده است که نخستین جنگ در ۲۲ ماه سپتامبر سال ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۹) تنها نوزده ماه پس از پیروزی انقلاب در ایران و فروپاشی ساختار امنیتی منطقه با ژاندارمی شاه آغاز شد؛ زمانی که ارتش عراق با حمایت گسترده تعدادی و سکوت و رضایت برخی دیگر از بازیگران اصلی نظام بین الملل جمهوری تازه تأسیس ایران را هدف حمله برق آسای خود قرار داد. این جنگ در مقابل دیدگان بی تفاوت جامعه جهانی نزدیک به هشت سال به درازا کشید و با پشت سر گذاشتن فراز و نشیبهای بسیار، زمانی که آشکار شد طرف پیروز جنگ، عراق نیست؛ با دخالت مستقیم قدرتهای بزرگ و تحمیل قطعنامه ۵۹۸ به جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۸۸ (تیرماه سال ۱۳۶۷) به پایان رسید. البته، هنوز آتش این جنگ کاملاً خاموش نشده بود که دولت بعثی عراق، محور اصلی جنگ دیگری در منطقه خلیج فارس شد و نیروهای آن در ۲ ماه اوت سال ۱۹۹۰ (۱۲ مرداد ماه سال ۱۳۶۹)، میکرو کشور کویت را در عرض چند ساعت اشغال و به خاک خود ضمیمه کردند، اما این بار نیز، برخی از بازیگران اصلی نظام بین الملل به رهبری امریکا با

(۱) عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران.

(۲) بر اساس برخی از آمارها، تعداد پانصد هزار نفر از مردم عراق در انتفاضه مردم این کشور در سال ۱۹۹۱ کشته شدند و بیشترین آمار به شیعیان جنوب مربوط می شود.



مراتب حضور یا تحکیم حضور قدرتهای فرامنطقه‌ای در خلیج فارس مؤثر بوده و ساخت قدرت در منطقه به شدت از آن آسیب دیده است.

بررسی و مطالعه مقایسه‌ای این مؤلفه‌ها برای کشف و تبیین راهبردهای کلان هدف اصلی این مقاله است. پرسشهایی که در اینجا بدانها پاسخ داده خواهد شد عبارت‌اند از: به رغم مشابهت‌ها و اختلافهای ظاهری بین سه جنگ خلیج فارس، ارتباط ماهوی بین آنها چیست؟ چه حلقه‌اتصال آنها را به هم پیوند می‌زند و چه نوع ارتباطی بین این سه جنگ و وقوع

دیگری در منطقه باشد. جنگ سوم خلیج فارس پس از وقوع حادثه ۱۱ ماه سپتامبر سال ۲۰۰۱، که تاریک‌ترین روز امریکانام گرفت، تحت لوای مبارزه با تروریسم بین‌المللی و انهدام سلاحهای کشتار جمعی عراق طراحی و اجرا شد. در ۲۰ ماه مارس سال ۲۰۰۳ (۲۹ ماه اسفند سال ۱۳۸۱)، نیروهای ارتش امریکا و انگلستان با یاری ۳۵ کشور دیگر^(۱) به عراق هجوم بردند و پس از نوزده روز جنگ، با تصرف بغداد در ۹ ماه آوریل، این کشور را، اشغال کردند. این جنگ از همان آغاز، جنگ سلطه و جنگ برای هژمونی خوانده شد، هر چند

در هر سه جنگ خلیج فارس، دولت بعث عراق یکی از بازیگران و طرفهای اصلی جنگ بوده، با این تفاوت که در دو جنگ نخست نقش متجاوز و در جنگ سوم نقش کشور مورد تجاوز را ایفا کرده است



هر یک از جنگهای سه گانه بر مراتب حضور یا تحکیم حضور قدرتهای فرامنطقه‌ای در خلیج فارس مؤثر بوده و ساخت قدرت در منطقه به شدت از آن آسیب دیده است

انقلاب اسلامی در ایران در ۲۵ سال پیش وجود دارد؟ فرضیه‌ای که به سنجش گذاشته شده است و با عیار داده‌های در دسترس محک زده می‌شود، این است که جنگهای سه گانه خلیج فارس پیامد فروپاشی ساخت قدرت و ناکارآمدی نظام کنترل منطقه‌ای هستند. با اثبات این فرضیه می‌توان پیوند ماهوی سه جنگ خلیج فارس با یکدیگر و ارتباط تنگاتنگ آنها با فروپاشی ساختار امنیتی منطقه در اثر پیروزی انقلاب اسلامی ایران را اثبات کرد. افزون بر این، حضور روز افزون قدرتهای فرامنطقه‌ای در خلیج فارس پس از انقلاب ایران و دخالت مستقیم آنها در هر سه جنگ منطقه برای ترمیم نظام کنترلی پیشین یا استقرار نظام کنترلی جدید قابل تفسیر است.

سیاستمداران و استراتژیستهای نظامی امریکا آن را جنگ سایبرنتیکی نامیدند و همواره دگاهی برای نیروهای مبتنی بر اطلاعات دقیق و بمبها و موشکهای فوق‌العاده هوشمند و بسیار دقیق ایالات متحده دانستند.

در نگاه اجمالی و کلان به سه جنگ خلیج فارس، نقاط اشتراک و افتراق و مؤلفه‌های همسانی و ناهمسانی چندی دیده می‌شود. در هر سه جنگ، دولت بعث عراق یکی از بازیگران و طرفهای اصلی جنگ بوده، با این تفاوت که در دو جنگ نخست نقش متجاوز و در جنگ سوم نقش کشور مورد تجاوز را ایفا کرده است. همچنین در این جنگها، قدرتهای فرامنطقه‌ای نقش مستقیم و تأثیر تعیین‌کننده‌ای در روند و پایان آنها داشته‌اند. در واقع، هر یک از جنگهای سه گانه بر

(۱) به گفته جورج دبلیو بوش در جنگ سوم خلیج فارس ۳۵ کشور به یاری امریکا شتافتند که عبارت‌اند از: انگلستان، استرالیا، ایتالیا، پرتغال، ژاپن، کره جنوبی، فلسطین، بلغارستان، افغانستان، ازبکستان، هلند، اریتره، تایوان، لهستان، فنلاند، دانمارک، اسپانیا، اسرائیل، کویت، استونی، ایرلند شمالی، سنگاپور، قطر، پاکستان، ترکیه و ...

چهار چوب نظری بحث

یکی از چهار چوبهای نظری برای مدون کردن داده‌های مربوط به پدیده‌های سیاسی-منطقه‌ای، خرده سیستم^(۱) است. خرده سیستم، یعنی منطقه‌ای متشکل از یک، دو یا چند دولت مجاور و در حال تعامل که برخی از پیوندهای مشترک قومی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی را دارند و احساس هویت آنها گاه، به دلیل اقدامات و موضعگیریهای دولتهای خارج از سیستم افزایش می‌یابد.^۱ هر خرده سیستم بر حسب چهار متغیر و ویژگی از خرده سیستم دیگر متمایز می‌شود:

(۱) ماهیت و میزان انسجام یا شباهت و مکمل بودن ویژگیهای واحدهای سیاسی تشکیل دهنده خرده سیستم و تعامل میان آنها؛

(۲) ماهیت ارتباطات بین واحدها؛

(۳) میزان قدرت در خرده سیستم (توانایی بالفعل و بالقوه و تمایل یک کشور به هماهنگ کردن فرآیند تصمیم‌گیری دیگر کشورها با سیاستهای خود)؛ و

(۴) ساختار روابط در درون خرده سیستم.^۲

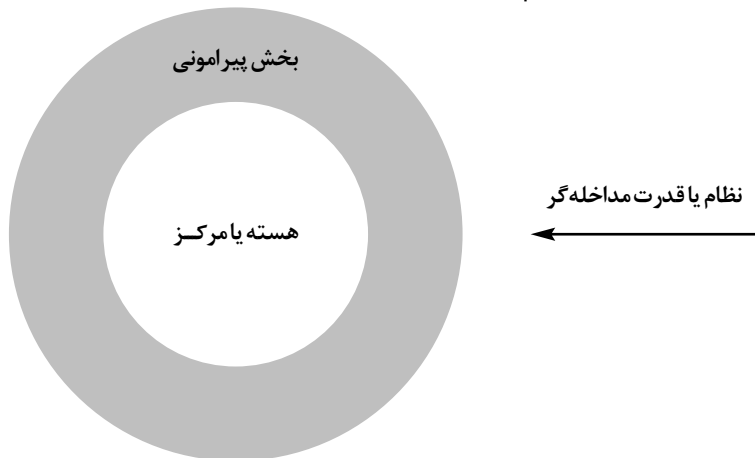
با توجه به این متغیرهای چهار گانه هر خرده سیستم به سه بخش مرکز، پیرامون و نظام مداخله‌گر تقسیم می‌شود. مرکز یا هسته، کانون اصلی سیاست جهانی در درون منطقه مشخصی است. در بخش پیرامون، دولتهایی قرار دارند که هر چند در خرده سیستم ایفای نقش می‌کنند، اما به سبب عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، سازمانی و... از بخش مرکز، متمایز و جدا هستند. نظام مداخله‌گر یا تأثیر گذار به آن قدرت یا قدرتهای خارجی و فرا منطقه‌ای اشاره دارد که نفوذ و مشارکت زیادی در خرده سیستم دارند (شکل ۱). کنش و واکنش بین بخشهای

سه گانه خرده سیستم، دلیل ثبات یا بی‌ثباتی در درون آن هستند؛ فرآیندی که سه عامل مهم در آن نقش دارد:
(۱) ورودی اختلال آفرین یا آشوب ساز؛
(۲) مکانیزم (ساز و کار) تنظیم کننده؛ و
(۳) شرایط محیط.

ورودی اختلال آفرین آن دسته از عناصری هستند که با ورود به سیستم، ثبات و کارکرد آن را مختل می‌کنند و هویتش را زیر سؤال می‌برند، مانند انقلاب در واحدهای سیاسی عضو سیستم. در مقابل، ساز و کار تنظیم کننده خرده سیستم عوامل و عناصری را در بر می‌گیرد که با استفاده از روشهای نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌کوشد عدم تعادل ناشی از ورودیهای آشوب ساز را ترمیم کنند و سیستم را به وضعیت ثبات بازگردانند. مانند ایجاد ائتلافهای جدید یا اقدام برای نابودی ورودی آشوب ساز. اما شرایط محیطی، مجموع آن عواملی را شامل می‌شود که با قرار گرفتن در کنار ورودی آشوب ساز یا ساز و کار تنظیم کننده، سیستم را با ثبات یا بی‌تفاوتی روبه‌رو می‌کند.

آنچه در هر سیستم، اهمیت زیادی دارد، مکانیزم کنترل یا تنظیم کننده آن است که وظیفه تنظیم الگوهای رفتاری و کنترل سیستم را به عهده دارد. این مکانیزم در صورت کارآمد بودن می‌تواند ورودیهای اختلال آفرین را کنترل و از بروز تغییر و بی‌ثباتی در سیستم جلوگیری کند، اما چنانچه نظام کنترل ناکارآمد شود، بین واحدهای درون سیستم، بروز تعارض و برخورد را شاهدیم و در این صورت، قدرت مداخله‌گر به عنوان مکانیزم کنترل کننده خارجی به خرده سیستم وارد می‌شود و از تغییر و تحول در آن جلوگیری

شکل (۱) - اجزای خرده سیستم منطقه‌ای



(1) Sub System

سالهای حضور انگلستان در منطقه، تنشهایی بین برخی از اعضای هسته و پیرامون و حتی با قدرت صاحب نفوذ در خرده سیستم خلیج فارس بروز کرد، اما اقتدار بلا منازع بریتانیا در سراسر خاورمیانه مانع از بروز هرگونه تغییر و تحولی در درون این سیستم شد. در تمام این مدت، تأمین امنیت صادرات نفت از خلیج فارس به سوی کشورهای صنعتی و جلوگیری از ظهور قدرتی منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای خطرناک برای سیطره انگلستان در منطقه، هدف اصلی قدرت مداخله گر بود. نقش کلیدی دولت انگلستان با همکاری آمریکا در طراحی و اجرای کودتای ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۳۲ علیه دولت دکتر محمد مصدق، که با حمایت علما و مردم نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران را رهبری می‌کرد، یکی از نمونه‌های بارز نقش آفرینی قدرت مداخله گر در حفظ وضع موجود در خلیج فارس به نفع جهان غرب بود. پس از این کودتا، دولت انگلستان برای مقابله با هرگونه تحرکات ضدسیستمی در منطقه، دولتهای ایران، ترکیه و پاکستان را به انعقاد پیمان نظامی بغداد و ادار کردن تاساز و کار کنترل را بومی کند؛ زیرا، امپریالیسم نو، پا در مرحله نوینی از حیات خود گذاشته بود که حضور و دخالت مستقیم آن در ساختارهای منطقه‌ای با واکنش شدید روبه رو می‌شد، اما پیمان نظامی بغداد با سقوط رژیم شاهنشاهی در عراق و به قدرت رسیدن ناسیونالیستهای تندرو در این کشور فروپاشید و نتوانست مقاصد انگلستان را تحقق بخشد. همچنین، با به قدرت رسیدن ناسیونالیستها و سپس، حزب بعث در عراق، این کشور به عنصر آشوبگری در خرده سیستم خلیج فارس تبدیل شده بود که کنترل و مهار آن برای ثبات و امنیت مطلوب

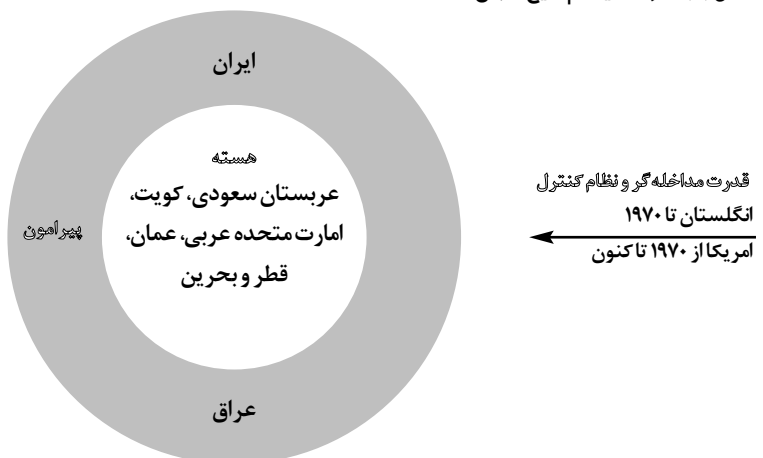
می‌کند. البته، احتمال دارد که قدرت مداخله گر با آگاهی از ناکارآمدی مکانیزم کنترل خرده سیستم، به تعارضات درونی آن دامن بزند و با بهره گرفتن از این ناکارآمدی، زمینه‌ها و مقدمات حضور خود را فراهم آورد.

حال می‌کشیم تا با استفاده از این چهارچوب نظری، رخدادهای تنش آمیز سه دهه پایانی قرن بیستم را در خرده سیستم خلیج فارس بررسی و در قالب آن، سه جنگ این منطقه استراتژیک را به طور مقایسه‌ای، تجزیه و تحلیل کنیم.

خرده سیستم خلیج فارس

از نظر تاریخی، کشف ذخایر عظیم نفت و نیاز روز افزون جهان صنعتی به این مایه حیاتی در اوایل قرن بیستم سبب شد تا منطقه خلیج فارس به تدریج، از حاشیه خارج و به خرده سیستم بسیار تأثیرگذاری در نظام جهانی تبدیل شود. این سیستم از زمان شکل گیری تا به حال، ساختارها، فرآیندها، کارگزاران و سازوکارهای کنترلی متفاوتی را تجربه کرده است. از همان آغاز، کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس شامل عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، عمان، قطر و بحرین، که در مجموع، بزرگ ترین ذخایر نفت جهان را در اختیار دارند، هسته یا بخش مرکزی خرده سیستم خلیج فارس را تشکیل می‌دادند و دو کشور ایران و عراق بازیگران و اجزای پیرامونی این سیستم بودند، هرچند عراق از نظر متغیرهای نژادی، زبانی و اجتماعی با هسته، سنخیت بیشتری داشت. تا اوایل دهه ۷۰ انگلستان نقش قدرت و نظام مداخله گر و مکانیزم کنترل را در خلیج فارس ایفا می‌کرد و پس از آن، جای خود را به آمریکا داد (شکل ۲). هر چند طی

شکل (۲)- خرده سیستم خلیج فارس



غرب در منطقه بسیار حیاتی محسوب می‌شد؛ بنابراین، مکانیزم کنترل دیگری با نام دکترین نیکسون یا ژاندارمی خلیج فارس با محوریت نظامی ایران تحت حکومت پادشاهی محمدرضا پهلوی و نفوذ مالی عربستان سعودی در اوایل دهه ۷۰ (۱۳۵۰ شمسی) طراحی و اجرا شد. با تعبیه ساز و کار تنظیم کننده جدید، خرده سیستم خلیج فارس به مرحله نوینی از حیات خود پا گذاشت و ایران، یکی از کشورهای پیرامونی این سیستم، مأموریت یافت در کنار کنترل عراق، دیگر بازیگر پیرامونی، ثبات و امنیت منطقه را نیز تأمین کند و مسیر صادرات نفت به سوی جهان را باز و امن نگه دارد.

دهه ۷۰ ایران در نقش مکانیزم کنترل خلیج فارس

در دهه ۷۰، سیاست دولت امریکا مبنی بر دخالت مستقیم در مناقشات منطقه ای با پوشش جلوگیری از گسترش کمونیزم با شکست روبه رو شد.

این سیاست که پس از جنگ جهانی دوم، برای پر کردن خلأ ناشی از خروج قدرتهای اروپایی آسیب دیده از جنگ از مناطق جهان سوم و مقابله با جنبشهای مارکسیستی اتخاذ شده بود، نزدیک به ۲۵ سال دولت امریکا را به ژاندارم جهان و مدافع آنچه که جهان آزاد در مقابل پرده های آهنین خوانده می‌شد، تبدیل کرده بود. در این

طبق برنامه ریزی منطقه بزرگ^(۱) شورای روابط خارجی امریکا در سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۲، از نظر استراتژیک برای کنترل جهان، ضروری بود، به ژاندارمهای منطقه ای واگذار می‌شد. تقویت قدرتهای منطقه ای و واگذاری مسئولیت حفظ ثبات و امنیت مناطق به آنها هدف اساسی امریکا در سیاست جدید بود. هنری کسینجر، وزیر خارجه وقت امریکا و از طراحان سیاست منطقه ای کردن امنیت، در این باره می‌گوید: «امریکا نمی‌تواند مسئولیت حفظ امنیت تمامی نقاط جهان را بر عهده گیرد. هنگامی که کشورهای دوست، مانند ایران، خود حاضر به قبول مسئولیت دفاع از صلح و امنیت منطقه خود هستند، باید آنها را تقویت و حمایت کرد».

بر اساس طرح جدید، در منطقه خلیج فارس، ساختار سیاسی - نظامی و مالی دو پایه ای شکل گرفت که در آن، دو کشور ایران و عربستان سعودی به دو قدرت مسلط منطقه تبدیل شدند. در این ساختار، که امریکاییان آن را ستون دو قلو



مدت، نیروهای نظامی و ناوگانهای دریایی امریکا در کره، ویتنام و جمهوری دو مینیکن حضور یافتند و پایگاههای نظامی آن در سراسر جهان برپا شد. البته، این سیاست با شکست امریکا در جنگ ویتنام ناکام ماند و دولت این کشور با بحران بی صلاحیتی بین المللی روبه رو شد. سیاست جایگزین در قالب دکترین نیکسون - کسینجر با نام شکل دهی آینده آسیا از طریق دستهای آسیایی در آغاز دهه ۷۰ تبلور یافت. بر اساس سیاست جدید، مسئولیت تأمین امنیت آن مناطقی از جهان که جزء منطقه بزرگ^(۱) به شمار می‌رفت و

می‌نامیدند، نقش نظامی مسلط در خلیج فارس، به ایران و نقش مالی به عربستان سعودی واگذار شده بود تا با استفاده از دلارهای نفتی و دامنه نفوذش در روند تحولات منطقه تأثیرگذار باشد و حفظ ثبات در خرده سیستم خلیج فارس، تأمین ارزان نفت را برای جهان تضمین کند. بدین ترتیب، ایران به دلیل برخورداری از امکانات بالقوه، مانند جمعیت زیاد، سواحل طولانی در خلیج فارس و منابع سرشار نفت و درآمدهای کلان حاصل از آن، نقش مکانیزم کنترل یا ژاندارم منطقه را به عهده گرفت. به دنبال آن، انبوه مستشاران امریکایی

(1) Great Area

(2) Planing Great Area



قبل از پیروزی انقلاب، ایران به دلیل برخورداری از امکانات بالقوه، مانند جمعیت زیاد، سواحل طولانی در خلیج فارس و منابع سرشار نفت و درآمدهای کلان حاصل از آن، نقش مکانیزم کنترل یا ژاندرم منطقه را به عهده گرفت

عراق نیز خشنود از فرصت به دست آمده، توجه خود را به بازسازی نظامی و اقتصادی کشور معطوف کرد و کوشید با اتخاذ خط مشی جدید در سیاست خارجی و نزدیکی به بلوک غرب موقعیت خود را در خرده سیستم خلیج فارس باز تعریف کند. در این ارتباط، عراق، که از سال ۱۹۷۲ پیمان دوستی و همکاری نظامی - اقتصادی با شوروی داشت، آرام آرام، به سوی غرب گرایش یافت و در سال ۱۹۷۶، قراردادی نظامی را با فرانسه منعقد کرد. در پی آن، پاریس به بزرگ‌ترین منبع تسلیحاتی عراق در سالهای ۱۹۷۷ - ۱۹۷۸ تبدیل شد و کارشناسان فرانسوی نیروی هوایی این کشور را تجدید سازمان و با حدود شصت فروند میزاف - ۱ تجهیز کردند. در اواخر دهه ۷۰ بودجه نظامی عراق به ۶۳ درصد افزایش یافت و این کشور با خرید بیش از شش میلیارد دلار تجهیزات نظامی، موقعیت سیاسی - نظامی خود را در منطقه ارتقا بخشید. قدرت یابی مجدد عراق نگرانی شاه ایران، ژاندارم خلیج فارس و حتی دولت آمریکا را برانگیخت و سازمان سیا در گزارشی در سال ۱۹۷۹ تصریح کرد: «قدرت نظامی عراق تهدیدی برای منطقه و منافع آمریکا در آن است». در این زمان، ارتش عراق به یکی از قوی‌ترین ارتشهای منطقه تبدیل شده بود و می‌توانست بیش از یک میلیون نفر را برای جنگ بسیج کند؛ ارتشی که هم، به منابع تسلیحاتی شرق و هم، به جنگ افزارهای غرب مجهز و با برنامه ریزی چند ساله‌ای توانسته بود، به رقیب قدرتمندی برای ارتش ژاندارم منطقه تبدیل شود. در مورد چگونگی شکل‌گیری این قدرت نظامی صدام حسین در تابستان سال ۱۹۸۰ گفت: «ما از زمان امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، نه سکوت کرده ایم و نه به رخوت و سستی دچار شده‌ایم، بلکه از آن زمان و پس از درگیری در جنگی

برای بازسازی ارتش ایران به سوی این کشور سرازیر شدند و نیروهای مسلح آن را کاملاً در اختیار گرفتند. سیل سرسام آور سلاحها و تجهیزات نظامی به یمن درآمدهای سرشار ناشی از افزایش ناگهانی قیمت نفت به سوی ایران سرازیر و این کشور در دهه ۷۰ به بزرگ‌ترین خریدار اسلحه در جهان سوم تبدیل شد. بدین ترتیب، هزینه‌های نظامی ایران ۲۷ درصد کل بودجه آن را به خود اختصاص داد. در نتیجه، این کشور در مدت کوتاهی، با حمایتها و پشتیبانی بی‌دریغ آمریکا، به بازوی نظامی بلوک غرب در خلیج فارس تبدیل شد و توانست در سراسر دهه ۷۰، دوران طلایی ثبات و امنیت و موازنه قوا را در این منطقه از جهان برقرار و از هرگونه تغییری در ساختار خرده سیستم خلیج فارس جلوگیری کند. عملکرد ایران به عنوان ژاندارم منطقه در برقراری توازن و کنترل بحرانهای حاد و مهم تر از همه، تداوم جریان نفت به سوی غرب و حفظ منافع آمریکا، آن را به صورت الگوی موفق در اجرای سیاستهای منطقه‌ای درآورد.

ایران با استفاده از امتیاز نقش و موقعیت جدید در سیستم منطقه‌ای توانست بدترین همسایه خود (نامی که شاه به عراق داده بود) را کنترل کند و به‌انزوا بکشانند. همچنین، با کمک سیا و حمایت گسترده از قیام مسلحانه کردهای بارزانی علیه دولت بعث عراق، توان نظامی این کشور را به شدت تحلیل برد و تلفات و خسارتهای سنگینی را بر تجهیزات، تأسیسات نظامی و اقتصادی آن وارد آورد تا آنجا که صدام حسین، معاون وقت ریاست جمهوری عراق، اعتراف کرد: «طی مدت یکسال جنگ با کردهای شمال، ارتش عراق بیش از شانزده هزار کشته و زخمی داد و تلفات غیرنظامیان بیش از شصت هزار نفر بود». وی با اشاره به صدمات سنگین وارد شده بر ارتش عراق فاش کرد: «تنها سه بمب به عنوان اسلحه سنگین در اختیار نیروی هوایی باقی مانده بود».

در نتیجه شرایط جدید، رهبران عراق چاره کار را در حل و فصل اختلافات خود با ایران دیدند و در سال ۱۹۷۵، پس از ملاقات محمدرضا پهلوی و صدام حسین، معاون رئیس جمهوری عراق، در جریان اجلاس سران دولتهای صادر کننده نفت (اوپک) در الجزیره و با میانجیگری هواری بومدین، رئیس جمهور وقت الجزایر، دو طرف در مورد حل و فصل اختلافات به توافق رسیدند و پس از چند دوره مذاکره، معاهده صلح را امضا کردند. امضای این معاهده به ظاهر، به نیم قرن اختلاف و مناقشه دو کشور پایان داد و ایران پس از سالها محرومیت از حقوق خود در اروندرود، با تعیین خط آبی تالوگ حاکمیت بر این آبراه را باز یافت. در مقابل، دولت

فرسایشی با شاه، توان و قدرت نظامی و اقتصادی خود را در مدت هفت سال افزایش داده ایم».

بدین ترتیب، دهه ۷۰ در شرایطی به پایان خود نزدیک می شد که دو قدرت پیرامونی در خورده سیستم خلیج فارس (ایران و عراق) دور جدیدی از تقابل را آغاز کرده بودند. هر چند ایران همچنان، تحت حمایت همه جانبه آمریکا ژاندارم منطقه محسوب می شد، اما بازیگران دیگر نظام بین الملل (فرانسه و شوروی) هر یک در چهارچوب منافع ملی و اهداف منطقه ای خود، نقش جدیدی را برای عراق ترسیم می کردند؛ نقشی که در دهه ۸۰، بر همگان آشکار شد و بدین ترتیب، خورده سیستم خلیج فارس مرحله نوینی از حیات خود را آغاز کرد.

شد و فرو پاشید و بدین ترتیب، توازن قوا در خاورمیانه برهم خورد و بر شدت تخصصات منطقه ای و رقابتهای بین المللی افزوده شد».

با فروپاشی ساز و کار تنظیم کننده یا همان ساختار امنیتی خلیج فارس با ژاندارمی شاه ایران، فرصتی طلایی برای عراق پدید آمد تا به عنوان دومین قدرت پیرامونی سیستم منطقه، جای خالی رقیب را پر کند و به آرزوی دیرینه خود، یعنی رهبری منطقه و پر کردن خلأ ناشی از قدرت ایران دست یابد. تحلیل دولتمردان عراقی از شرایط پیش آمده چنین بود که با فروپاشی نظام شاهنشاهی و از هم پاشیدن ارتش و تأسیسات اصلی آن، ایران توانایی انجام نقشی را نخواهد داشت که تاکنون، به عهده داشته است؛ بنابراین، عراق تنها

برژنیسکی، مشاور امنیت ملی دولت کارتر، سیاست جایگزینی

عراق به جای ایران زمان شاه را این چنین تئوریزه کرده بود:

«استراتژی امریکا در مقابل انقلاب اسلامی باید تقویت دولتهایی

باشد که توان انجام عملیات نظامی علیه رژیم خمینی را دارا هستند»

○

در زمان اتخاذ این سیاست، عراق تنها کشوری بود که

می توانست مصداق آن باشد؛ چرا که هم، قدرت نظامی و هم،

انگیزه های لازم را برای توسل به جنگ همه جانبه ای علیه

جمهوری اسلامی ایران داشت

دهه ۸۰؛ عراق در نقش مکانیزم کنترل خلیج فارس

در ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ (فوریه سال ۱۹۷۹)، در میان ناپاوری جهانیان، پس از حدود شش ماه اعتصاب و اعتراضات مردمی، انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید. با پیروزی این انقلاب، ژاندارم امریکا در منطقه و در واقع، مکانیزم کنترل خورده سیستم خلیج فارس فروپاشید و موازنه قوا در سطح کشورهای منطقه به نفع بازیگر پیرامونی دیگر این سیستم، یعنی عراق به هم خورد. روزنامه واشنگتن استار در تابستان سال ۱۹۸۰ وضعیت پیش آمده در خلیج فارس را چنین تشریح کرد: «امریکا در دهه ۷۰ توانست امنیت و ثبات خلیج فارس را بر دو ستون ایران و عربستان سعودی استوار کند، اما یکی از این دو ستون، یعنی ایران خرد

کشوری است که می تواند با استفاده از این موقعیت خلأ ایجاد شده را پر کند و در امنیت خلیج فارس نقش اساسی ایفا کند؛ اقدامی که باید با برنامه ریزی، دقت، سرعت و مداومت کامل انجام می گرفت. راهکار و استراتژی دستیابی بدین مقصود و دست یازیدن به نقش مکانیزم کنترل در منطقه نیز چنین طراحی شده بود: «حمله نظامی به ایران با وارد آوردن ضربه مؤثری که به شکست این کشور منتهی شود». این، تنها راه شناسایی موقعیت جدید و اثبات شایستگیهای سیاسی - نظامی عراق برای به دست گرفتن نقش بر زمین مانده ایران در خورده سیستم خلیج فارس در نزد دنیای عرب بود.

از سوی دیگر، بازیگران اصلی نظام بین الملل که از پیامدهای انقلاب اسلامی ایران بیمناک بودند و آن را خطری



تمام عیاری را علیه جمهوری اسلامی ایران آغاز کرد که بر اساس برنامه ریزی طراحان آن، باید طی شش روز با کنترل انقلاب اسلامی ایران پایان می‌یافت و دولت عراق عامل جدید تنظیم‌کننده مناسبات منطقه‌ای (ژاندارم خلیج فارس و رهبر جهان عرب) می‌شد. اما پیش‌بینی‌های دولت عراق درست از آب در نیامد و آغازکننده جنگ، لزوماً، پیروز و پایان‌دهنده آن نشد و نیروهای عراقی به رغم تصرف بیش از ۳۵۰ هزار کیلومتر از خاک ایران، حدود ۳۵ روز در پشت دروازه‌های خرمشهر زمین‌گیر شدند.

در نتیجه، استراتژی جنگ برق‌آسای آنان با شکست روبه‌رو شد و جنگی را که برای شش روز طراحی کرده بودند، هشت سال طول کشید. هرچند ایرانیان در یکی دو ماه نخست جنگ، غافلگیر و در نتیجه منفعل شدند، اما با دفاع مردمی و جنگ چریکی از سقوط شهرهای مهم مرزی به دست عراقی‌ها جلوگیری کردند. آنان پس از تثبیت جبهه‌های جنگ و زمین‌گیر کردن ارتش عراق در پشت شهرهای بزرگ، به بازسازی سیاسی و نظامی پرداختند و با فرارسیدن دومین سال جنگ، حمله‌های خود را برای بازپس‌گیری مناطق اشغالی آغاز کردند. سال دوم جنگ به پایان نرسیده بود که نیروهای ایرانی با آزادسازی ۸۰ درصد از مناطق اشغال شده به پشت‌مرزهای بین‌المللی رسیدند و آماده تهاجم به داخل خاک عراق برای تداوم دفاع مشروع تا تنبیه متجاوز شدند. طبق تمامی شواهد، مکانیزم کنترل ایران از سوی عراق شکست‌خورده بود و جمهوری اسلامی ایران می‌رفت تا با پشت‌سرگذاشتن مانع عراق قواعد بازی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی را دگرگون کند و به قدرت

برای اعضای هسته مرکزی سیستم خلیج فارس و در سطح گسترده‌تر، خاورمیانه می‌دیدند، با رضایت خاطر حاضر شدند تا دولت بعث عراق به نمایندگی از آنها مکانیزم تنظیم‌کننده منطقه باشد و با کنترل انقلاب اسلامی، خطر آن را برای کشورهای منطقه از بین ببرد و امنیت جریان نفت را تأمین کند. برژینسکی، مشاور امنیت ملی دولت کارتر، سیاست جایگزینی عراق به جای ایران زمان شاه را این چنین تئوریزه کرده بود: «استراتژی آمریکا در مقابل انقلاب اسلامی باید تقویت دولتهایی باشد که توان انجام عملیات نظامی علیه رژیم خمینی را دارا هستند». در زمان اتخاذ این سیاست، عراق تنها کشوری بود که می‌توانست مصداق آن باشد؛ چرا که این کشور هم، قدرت نظامی و هم، انگیزه‌های لازم را برای توسل به جنگ همه‌جانبه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران داشت.

پس از پیروزی انقلاب در ایران، دولت بعث عراق نوزده ماه را به تدارک، آماده‌سازی و فضا‌سازی داخلی، منطقه‌ای و جهانی پرداخت و سپس، با ایجاد وحشت و هراس در کشورهای کوچک حاشیه خلیج فارس نسبت به انقلاب اسلامی، خود را سپر ملل عرب و شمشیر جهان عرب قلمداد کرد تا زیر پوشش این عناوین، افکار عمومی را نسبت به پذیرش نقش جدید خود در مهار انقلاب سرکش ایران و تنظیم مجدد مناسبات اجزای خرده سیستم خلیج فارس آماده کند. بدین ترتیب، تمامی شرایط برای آغاز مأموریت دولت عراق فراهم آمد و آتش نخستین جنگ خلیج فارس شعله‌ور شد. سرانجام، در ۲۲ ماه سپتامبر سال ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۹)، ارتش عراق جنگ برق‌آسا و

هر چه موفقیت‌های ایران در جبهه‌های جنگ برجسته تر می‌شد، کمیت و کیفیت کمک‌ها به عراق نیز افزایش می‌یافت، تا بدانجا که برخی از سلاح‌های ممنوع، مانند سلاح‌های ترکیبی شیمیایی و حتی جنگ افزارهای بیولوژیک در اختیار این کشور قرار گرفت

بلامنازع منطقه تبدیل شود؛ قدرتی که به شدت با منافع بازیگران نظام بین‌الملل در خلیج فارس تعارض داشت. با درک این مسئله، که نتیجه تغییر توازن در جنگ به نفع ایران بود، بازیگران صاحب نفوذ در خلیج فارس (امریکا، انگلیس، فرانسه و حتی شوروی) عملاً، در حمایت از عراق وارد عمل شدند و به کمک میلیارد‌ها دلار کمک‌های کشورهای ساحلی خلیج فارس (اعضای هسته مرکزی) سیل جنگ افزارها و تجهیزات مدرن و فوق مدرن خود را برای جلوگیری از سقوط عراق به این کشور روانه کردند. در این مسیر، هر چه موفقیت‌های ایران در جبهه‌های جنگ برجسته تر می‌شد، کمیت و کیفیت کمک‌ها به عراق نیز افزایش می‌یافت، تا بدانجا که برخی از سلاح‌های ممنوع، مانند سلاح‌های ترکیبی شیمیایی و حتی جنگ افزارهای بیولوژیک در اختیار این کشور قرار گرفت، با وجود این، ایرانیان همچنان، در جبهه‌های جنگ ابتکار عمل را در دست داشتند و با انجام عملیات‌های بزرگ ابتکاری در درون دژهای دفاعی عراق نفوذ کردند و به پیش رفتند. بدین ترتیب، در سال ۱۳۶۴، به بزرگ‌ترین پیروزی خود دست یافتند و با عملیات پیچیده‌ای بندر فاو در ساحل خلیج فارس را تصرف کردند و در کنار سواحل مرزی کویت از حامیان اصلی عراق، مستقر شدند. یکسال بعد در زمستان سال ۱۳۶۵، با عملیات کربلای ۵ دژ شلمچه را نیز فرو ریختند؛ دژی که کارشناسان نظامی آن را نفوذناپذیرترین خطوط جنگی نامیده بودند. بدین ترتیب، در مدرن‌ترین تجهیزات زرهی و پیشرفته‌ترین طرح‌های دفاعی پیشنهادی کارشناسان نظامی روسی و امریکایی رخنه ایجاد شد. در این میان، امریکا قدرت اصلی صاحب نفوذ در خلیج فارس، چاره کار را در حضور مستقیم و بی‌واسطه در

منطقه و در تقابل با جمهوری اسلامی ایران یافت؛ بنابراین، نخست قطعنامه ۵۹۸ را در شورای امنیت سازمان ملل به تصویب رساند تا از نظر حقوقی، حضور نظامی خود را در منطقه موجه کند و سپس، به دعوت کویت تحت پوشش اسکورت نفتکشها، ناوگان نظامی خود را سپر حملات ایران قرارداد و زمانی که با واکنش‌های نظامی جمهوری اسلامی روبه‌رو شد، عملاً، جنگ کم‌شدتی را علیه این کشور آغاز کرد و بخشی از ناوگان دریایی آن را از بین برد. حمله به کشتی ایران اجر، سکوه‌های نفتی و ساقط کردن هواپیمای مسافربری ایران، تشدید گام به گام فشار بر جمهوری اسلامی بود تا به نظام بین‌المللی موجود گردن نهد و از تلاش برای ایجاد تغییر در ساختار قدرت در منطقه خلیج فارس دست بکشد؛ قدرتی که تأمین‌کننده منافع غرب و حتی بلوک شرق بود. در اثر فشارهای بین‌المللی و تغییر و تحولی که در جبهه‌های جنگ در ماه پایانی سال ۱۳۶۶ و اوایل سال ۱۳۶۷ اتفاق افتاد و نیز انجام سلسله حملات نظامی حساب شده ارتش عراق و باز پس‌گیری مناطق تحت کنترل نیروهای ایرانی، عملاً، ایران اهرم‌های فشار خود را از دست داد و با اکراه قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و آغاز مسیر اجرایی آن پس از فراز و نشیب‌هایی، سرانجام، آتش جنگ هشت ساله ایران و عراق فرونشست، اما از درون خاکسترهای این جنگ، جنگ دیگری شعله‌ور شد. دولت بعث عراق که هشت سال به عنوان مکانیزم کنترل ایران در مقابل انقلاب اسلامی ایستاده و از کشورهای منطقه و منافع غرب دفاع کرده بود، پس از پایان جنگ با ایران، نه تنها آن پادشاه را که در انتظارش بود، دریافت نکرد، بلکه با انبوه مطالباتی روبه‌رو شد که کشورهای همسایه و دیگران طی جنگ در اختیارش گذاشته بودند. اکنون، دولت بعثی عراق که جنگ با ایران را برای حفظ کشورهای منطقه از امواج انقلاب اسلامی و تأمین امنیت جریان نفت به غرب آغاز کرده بود، با یک ارتش تا دندان مسلح، تنها انبوهی از مشکلات داخلی، میلیارد‌ها دلار بدهی خارجی را پیش رو داشت، ضمن آنکه کشورهای عرب همسایه و قدرتهای صاحب نفوذ در خلیج فارس نیز پس از کاهش خطر انقلاب اسلامی، تاریخ مصرف عراق را تمام شده می‌دانستند و حاضر نبودند بیش از این، نقشی برای این کشور در ساختار قدرت منطقه قائل شوند و حتی درخواستهای مکرر آن را برای پیوستن به شورای همکاری خلیج فارس بی‌پاسخ گذاشتند. همچنین، این کشورها عراق و قدرت نظامی آن را دیگر نه یک مکانیزم کنترل، بلکه عنصر آشوب و مُخل خردده سیستم خلیج فارس



می دیدند؛ چرا که هر چند از نظر آنان، جمهوری اسلامی ایران و به دنبال آن، انقلاب اسلامی کاملاً مهار نشده، اما تضعیف شده بود. دوم آنکه، با حضور قدرتهای بزرگ در خلیج فارس، دیگر منطقه، به ژاندارم نیازی نداشت تا کشوری، مانند عراق ایفاگر نقش آن باشد. در چنین شرایطی، دولت بعث عراق چاره برون رفت از سرنوشت محتوم انزوا در سیستم منطقه را، در آن دید تا با استفاده از ارتش مجرب و تا دندان مسلح خود، موقعیت بهتری را در

ساختار قدرت منطقه ای به دست آورد؛ بنابراین، در ۲ ماه اوت سال ۱۹۹۰، جنگ دوم خلیج فارس را آغاز کرد تا برخلاف دهه ۸۰، در این دهه، نقش یاغی را در خرده سیستم خلیج فارس بازی کند.

عراق؛ تغییر نقش از مکانیزم کنترل به عامل اختلال در سیستم

عراق قریب به یک دهه، نقش مکانیزم کنترل را در خرده سیستم خلیج فارس ایفا کرد و با تحمیل هشت سال جنگ به جمهوری اسلامی ایران کوشید انقلاب اسلامی را مهار و از صدور آن به دیگر کشورهای هسته مرکزی سیستم جلوگیری کند. در این راه، بیش از هفتاد میلیارد دلار کمکهای نقدی و غیر نقدی کشورهای خلیج فارس و پیشرفته ترین سلاحها و تجهیزات بیش از هشتاد کشور جهان را نیز در اختیار داشت. به همین علت، هنگامی که جنگ ایران و عراق با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل از سوی جمهوری اسلامی ایران در تابستان سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) به پایان رسید، عراق یکی از ده ارتش بزرگ و مجهز دنیا را در اختیار داشت. نیروی زمینی آن ۴۲۵ هزار نفر در حال خدمت و ۸۵۰ هزار نفر ذخیره به اضافه ۱۵۰ هزار نفر نیروهای گارد ریاست جمهوری و ۲۶ هزار نفر نیروهای ویژه گارد را در برمی گرفت. این نیرو به ۵۵۰۰ تا ۶۷۰۰ دستگاه تانک مدرن از نوع تی - ۷۲ و تی - ۷۵، ۲۳۰۰ دستگاه تانک سبک، ۷۱۰۰ دستگاه خودرو و نفربر زرهی، ۳۵۰۰ آتشبار توپخانه، ۳۰۰ سکوی پرتاب موشک زمین به زمین، ۵۰۰۰ خمپاره انداز، ۶۰۰ سکوی بزرگ پرتاب موشک زمین به هوا و ۱۷۰۰ سکوی سبک موشکهای زمین به هوا مجهز بود.

نیروی هوایی آن هم ۲۰ فروند بمب افکن و بیش از ۵۰۰ فروند جنگنده، ۱۶۰ فروند بالگرد تهاجمی و ۴۲۴ فروند بالگرد ترابری و خدماتی را در اختیار داشت.^۳ افزون بر اینها، ارتش عراق به مخوف ترین سلاحهای شیمیایی ترکیبی و میکروبی مجهز بود که کشورهایی همچون امریکا، آلمان فدرال، انگلیسی، شوروی و ... طی هشت سال جنگ با ایران در اختیارش گذاشته بودند. همچنین تجربه زیادی در کاربرد این گونه سلاحهای کشتار جمعی به دست آورده بود. بدین ترتیب، دولتمردان بغداد با در اختیار داشتن چنین قدرت نظامی، انتظار داشتند پس از هشت سال جنگ نیابتی علیه ایران، بازیگران اصلی نظام بین الملل، نقش عراق را به عنوان مکانیزم تنظیم کننده یا به عبارت دیگر ژاندارمی خلیج فارس به رسمیت بشناسند، اما آن دیدگاه و اقبال منطقه ای و جهانی سالهای آغازین دهه ۸۰ نسبت به عراق در پایان این دهه، تغییر بنیادینی کرده بود و چنین به نظر می رسید که تاریخ مصرف دولت بعث عراق در سیستم منطقه ای و بین المللی به پایان رسیده است. هر چند این کشور توانسته بود به یمن دلارهای نفتی کشورهای همسایه و سیل کمکهای نظامی و غیر نظامی شرق و غرب، جمهوری اسلامی ایران را هشت سال درگیر جنگ کند و از ایفای نقش مؤثر در تحولات منطقه ای بازدارد، اما به دلیل ارتکاب جنایتهای جنگی و کاربرد گسترده سلاحهای شیمیایی علیه نظامیان و غیر نظامیان ایرانی، به ویژه پس از بمباران شیمیایی حلبچه، که بیش از پنج هزار کشته بر جای گذاشت، در نزد افکار عمومی جهان مطرود و منفور شده بود. افزون بر این، کشورهای منطقه که خطر انقلاب اسلامی را کنترل شده تلقی می کردند، نه تنها دیگر به مدافع دروازه های شرقی جهان عرب - نامی

که برخی کشورهای عرب به هنگام آغاز جنگ با ایران به عراق داده بودند. - نیازی نمی‌دیدند، بلکه نسبت به اهداف منطقه‌ای عراق با سوءظن می‌نگریستند و قدرت نظامی آن را تهدیدی علیه امنیت و ثبات منطقه می‌دانستند. در واقع، در این زمان، تهدید عراق جایگزین ترس از انقلاب اسلامی شده و استعداد نظامی آن، توازن و تعادل را در خرده سیستم خلیج فارس بر هم زده بود؛ بنابراین، مهار و کنترل فوری نیاز داشت. ایران دیگر بازیگر پیرامونی سیستم، که در دهه ۷۰، نقش مکانیزم کنترل منطقه‌ای، به ویژه مهار عراق را با موفقیت ایفا کرده بود، اکنون، خسته از جنگ طولانی و سنگین، به التیام جراحتهای ناشی از آن مشغول بود و نه تنها توان و آمادگی لازم را برای ایفای نقش گذشته نداشت، بلکه در نظام سیاسی آن، هیچ گونه اعتقاد و اراده‌ای برای پذیرش نقش مهار عراق به نفع کشورهای منطقه و تأمین امنیت جریان صدور نفت به سوی غرب وجود نداشت. همچنین، ساختار بین‌المللی نیز جمهوری اسلامی ایران را همچنان، تهدیدی علیه منافع خود تلقی می‌کرد و حاضر به اعطای نقش و امتیازی به آن نبود، طوری که استراتژی مهار دو گانه را همچنان در منطقه دنبال می‌کرد. به عبارت دیگر، در پایان این دهه، استراتژی مهار ایران از سوی عراق در آغاز دهه ۸۰ جای خود را به استراتژی مهار هم‌زمان ایران و عراق داده بود. در این زمان، به دلیل فقدان مکانیزم کنترل منطقه‌ای، امریکا، بازیگر مداخله‌گر و صاحب نفوذ در خرده سیستم خلیج فارس، مستقیماً نقش مکانیزم کنترل را بر عهده گرفت تا از کشورهای هسته مرکزی، مهم‌ترین تولید کنندگان نفت، در مقابل دو قدرت پیرامونی (ایران و عراق) حمایت کند. هر دو کشور ایران و عراق با استقرار نظم جدید در منطقه به شدت مخالف و ایفای نقش منطقه‌ای متناسب با منافع و قدرت ملی خود را خواستار بودند. البته، در این میان، دولت بعث عراق بر خلاف جمهوری اسلامی ایران، برای دستیابی به نقش مطلوب خود، به زور و قدرت نظامی متوسل شد و در ۸ ماه اوت سال ۱۹۹۰ (۱۷ مرداد ماه سال ۱۳۶۷)، در حمله نظامی برق‌آسایی کشور کوچک کویت را اشغال کرد. چند ماه پیش از این، عراق ادعا کرده بود که حوزه نفتی زومیله که در خاک کویت قرار دارد، به عراق متعلق است و این کشور را متهم کرده بود که نفت منطقه مزبور را به سرقت برده است. به همین دلیل، پرداخت ۲/۴ میلیارد دلار غرامت را خواستار شد. از سوی دیگر، دولت عراق، که از جانب کویت و دیگر کشورهای همسایه برای بازپرداخت وامهای خود به آنها که طی هشت سال جنگ با ایران در اختیارش گذاشته شده بود،

در صورت تثبیت موقعیت عراق در کویت، کشور جدید، نه تنها به قدرت بلامنازع منطقه تبدیل می‌شود، بلکه با استفاده از ابزار نفت و تأثیر گذاری بر تصمیم گیریهای اپک، نظم نوین جهانی دولت امریکا را به چالش می‌کشد

تحت فشار قرار داشت، کویت را متهم کرد که با افزایش تولید نفت کاهش قیمت نفت را باعث شده و حدود چهارده میلیارد دلار خسارت به این کشور وارد کرده است.^۴ مبلغی که معادل وامهای مطالباتی کویت از دولت عراق بود و بغداد با این ادعا می‌کوشید تا کویت را به چشم پوشی از مطالبات خود وادار کند.

با اشغال کویت، یکی از کشورهای هسته مرکزی خرده سیستم خلیج فارس به عنوان کشوری دارای هویت مستقل، از هستی ساقط و به خاک عراق ملحق شد. پیامد فوری چنین واقعه‌ای این بود که دولت بعث عراق با تصاحب ذخایر عظیم نفت کویت، بر ۲۰ درصد از ذخایر نفت جهان تسلط می‌یافت و با چنین توانی می‌توانست بسیاری از معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی را برهم زند. در صورت تثبیت موقعیت عراق در کویت، کشور جدید، نه تنها به قدرت

دولتمردان عراق، پس از جنگ با ایران، با توجه به توان نظامی در خور توجه عراق، انتظار داشتند بازیگران اصلی نظام بین‌الملل نقش این کشور را به عنوان مکانیزم تنظیم کننده یا به عبارت دیگر ژاندارمی خلیج فارس به رسمیت بشناسند

گسترش موج اسلام‌گرایی متأثر از انقلاب اسلامی در دنیای اسلام و دوم، فروپاشی کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی. پایه‌های نظم نوین چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی، بر این دو تحول استوار بود و در قالب آنها ریخته می‌شد؛ نظمی که جورج بوش اول، آن را نظم نوین جهان می‌خواند. مراد از این نظم ساختن جهانی مبتنی بر ارزشهای امریکایی، بود که به ادعای رهبران امریکا در نبردی طولانی موفق به شکست رقیب دیرینه خود، یعنی کمونیسم شده بود. اشغال کویت از سوی ارتش عراق نخستین چالش و مبارزه طلبی علیه نظم نوین و میدان آزمونی برای دولت امریکا به عنوان طراح و مجری اصلی این نظم محسوب می‌شد. به همین دلیل، ایالات متحده با عزم راسخ کوشید از تمام ابزارهای سیاسی، حقوقی، اقتصادی و نظامی برای

بلامنازع منطقه تبدیل می‌شد، بلکه با استفاده از ابزار نفت و تأثیر گذاری بر تصمیم‌گیرهای اپک، نظم نوین جهانی دولت امریکا را به چالش می‌کشید. با درک چنین پیامدی بود که جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت امریکا، اعلام کرد: «اگر از کشورهای حوزه خلیج فارس حمایت نکنیم، کنترل نفت منطقه به دست صدام خواهد افتاد؛ موضوعی که بر زندگی و صنعت ما، که به نفت وابسته است، تأثیر خواهد گذاشت».^۵

استقرار نظام کنترل فرامنطقه‌ای و بین‌المللی

اقدام عراق در اشغال کویت، آخرین ضربه به مکانیزم کنترل در منطقه استراتژیک خلیج فارس بود؛ مکانیزمی که با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ آسیب جدی دید، با

ورود عراق تا حدی ترمیم شد و طی هشت سال جنگ عراق علیه ایران، ناکارآمدی آن به اثبات رسید. با وجود این، مرگ قطعی این مکانیزم زمانی فرا رسید که عراق علیه نظام نیم‌بند موجود طغیان کرد و کوشید تا با تغییر ساختار و تقسیم قدرت در سیستم منطقه‌ای، موقعیت و نقش خود را باز تعریف کند. در این زمان، جمهوری اسلامی ایران، نه می‌توانست و نه می‌خواست نقش مکانیزم کنترل را در سیستم منطقه‌ای ایفا کند. از سوی دیگر، شش کشور عرب که با تشکیل شورای همکاری خلیج (فارس) و نیروهای واکنش سریع و سپر دفاعی مشترک



مقابله با چالش پیش آمده بهره‌گیر و با سرکوب عراق و آزادسازی کویت، اقتدار خود و نظم نوین را اثبات کند. در آغاز، شورای امنیت سازمان ملل به پیشنهاد امریکا و چند کشور دیگر در نخستین هفته تجاوز عراق به کویت با صدور قطعنامه‌ای مجازاتهای تجاری فراگیری را علیه عراق اعمال کرد که در نتیجه آنها، از تاریخ ۶ ماه اوت سال ۱۹۹۰، با توقف صادرات نفت عراق، شریان حیاتی این کشور قطع شد. افزون بر این، شورای امنیت ۱۵ ماه ژانویه سال ۱۹۹۱ را برای خروج نیروهای عراقی از کویت تعیین کرد، اما دولت عراق از پذیرش قطعنامه و عقب‌نشینی نیروهایش از خاک کویت سر باز زد. بدین ترتیب، در ۱۷ ماه ژانویه سال ۱۹۹۱، نیروهای چندملیتی به رهبری امریکا رسماً، جنگ علیه عراق را آغاز

می‌کوشیدند مکانیزم کنترل درون هسته‌ای را بدون نیاز به دو قدرت پیرامونی ایران و عراق مستقر کنند، عملاً نشان دادند که بدون حمایت‌های بازیگران مداخله‌گر فرامنطقه‌ای توانایی حفظ بقای خود و سیستم منطقه را ندارند. بدین ترتیب، با ورود قدرتهای بزرگ غربی در پوشش ائتلاف برای آزادسازی کویت، مکانیزم کنترلی که در تمام سالهای پس از دهه ۷۰ در سایه عمل می‌کرد و تنها در مواقع بحرانی و به خطر افتادن سیستم منطقه‌ای ظاهر می‌شد، به صحنه آمد و آشکارا، به ایفای نقش تنظیم معادلات و مناسبات منطقه خلیج فارس پرداخت.

ورود مستقیم مکانیزم کنترل فرامنطقه‌ای در معادلات خلیج فارس با دو تحول بزرگ مصادف بود: نخست،

کردند. در نخستین حملات، که در ساعت ۲:۰۰ بامداد این روز رخ داد، نیروهای ائتلاف با استفاده از موشکهای کروز مراکز فرماندهی و کنترل شبکه مخابراتی و دفاع هوایی عراق را هدف قرار دادند و منهدم کردند. در نخستین روز جنگ، ارتباط مایکروویو بین استانهای عراق کاملاً قطع شد. بمبارانها و موشکباران عراق بیش از چهل روزه درازا کشید و ضربات سنگینی بر پیکره نظامی و اقتصادی این کشور وارد آمد. پس از آن، عملیات نهایی زمینی برای آزادسازی کویت از اشغال در شب ۲۵ ماه فوریه سال ۱۹۹۱ از چند محور آغاز شد و نیروهای ائتلاف با استفاده از تاکتیکهای پیچیده و با به محاصره در آوردن نیروهای عراقی در کویت و مسدود کردن خطوط پشتیبانی آنها توانستند پس از قریب به صد ساعت عملیات زمینی، ارتش عراق را به عقب نشینی از

تشییع به اهل سنت تسری یافته بود؛ موضوعی که غرب از آن با عنوان اسلامگرایی یاد می کند. در پی این تحول، اهل سنت، که از دخالت دین در امور سیاسی اکراه داشتند، به شدت سیاسی شده بودند. تشدید انتفاضه در فلسطین اشغالی، قدرت یابی طالبان در افغانستان، حوادث خونین الجزایر پس از پیروزی اسلام گرایان در انتخابات شهرداری، انفجار مقر نیروهای امریکایی در ظهران عربستان سعودی و بسیاری دیگر از حوادث ضد امریکایی دیگر در جهان اسلام، نظم نوین را به چالش می طلبید. در کنار این تحولات، کانونهای قدرت جدیدی در صحنه بین المللی ظهور کردند که فراملی یا چند ملیتی بودند و برخلاف کشورها، سرزمین و جغرافیای معینی نداشتند. این کانونها یا هسته های قدرت به پیشرفته ترین فناوری نظامی مجهز بودند و برای ضربه زدن به دشمنان خود از روشها و شیوه های نامتعارف بهره می گرفتند؛ شیوه هایی که دستگاههای نظامی و امنیتی موجود در دولتها برای مقابله با آنها کمترین آمادگی را داشتند. گروه القاعده به رهبری شاهزاده اسامه بن لادن، مهم ترین نماد این هسته های قدرت است. این گروه با استفاده از شیوه های جنگ نامتقارن توانست ضربات سنگینی را به امریکای پاسدار نظم نوین جهانی وارد آورد و ناتوانیهای آن را در ایفای نقش ژاندارم بین المللی آشکار کند. مهم ترین این ضربات در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با برخورد سه فروند هواپیمای خطوط داخلی امریکا با برجهای دوقلوی سازمان تجارت جهانی در نیویورک و مرکز پنتاگون در واشنگتن وارد آمد و همین امریکا را بسان برجهای دوقلو فروریخت. این فاجعه چنان عظیم بود که امریکاییان آن را با حمله ژاپن به پرل هاربر در

پایان جنگ دوم خلیج فارس با انزوای دومین قدرت پیرامونی خرده سیستم خلیج فارس و حذف آن از معادلات منطقه ای و پایان دوره مکانیزم کنترل منطقه ای همراه بود و در پی آن، عصر مکانیزم کنترل مستقیم فرامنطقه ای در خلیج فارس رسماً آغاز شد

کویت و ادار کنند. با آزادسازی کویت، آتش بس در جبهه های جنگ برقرار شد و با استقرار آتش بس، جنگ دوم خلیج فارس نیز به پایان رسید. پایان این جنگ با انزوای دومین قدرت پیرامونی خرده سیستم خلیج فارس و حذف آن از معادلات منطقه ای و پایان دوره مکانیزم کنترل منطقه ای همراه بود و در پی آن، عصر مکانیزم کنترل مستقیم فرامنطقه ای در خلیج فارس رسماً آغاز شد. این مکانیزم طی دهه ۹۰، ظاهر آدر تنظیم معادلات و مناسبات منطقه ای موفق عمل کرد و توانست دو کشور جمهوری اسلامی ایران و عراق را مهار کند، اما طی این دهه، چند تحول مهم در مناسبات منطقه ای، به ویژه در جهان اسلام رخ داد که خارج از کنترل مکانیزم مزبور بود. گرایش به اسلام سیاسی از



جنگ دوم جهانی مقایسه کردند. بلافاصله، پس از این حمله، کاخ سفید استراتژی جدید امنیت ملی آن کشور را به تصویب کنگره رساند. در این استراتژی، سه اصل کلیدی وجود داشت که عبارت بودند از:

(۱) تثبیت سلطه بلامنزاع نظامی امریکا بر جهان به صورتی که هیچ کشوری یا قدرت دیگری اجازه نداشته باشد با دولت امریکا به رقابت برخیزد یا آن را تهدید کند.

(۲) آمادگی دولت امریکا به دست زدن به حمله نظامی پیشگیرانه علیه دولتها یا نیروهایی که در هر نقطه از کره زمین به عنوان تهدیدی علیه امنیت ایالات متحده، نیروی نظامی آن، تأسیسات آن در خارج یا دوستان و متحدانش تلقی شود.

(۳) مصونیت شهروندان امریکایی از پیگرد قانونی از سوی دادگاه جنایی بین‌المللی.

حمله گسترده نظامی امریکا به افغانستان در (۱۵ مهر ماه سال ۱۳۸۰) (۲۰ ماه اکتبر سال ۲۰۰۱) آغاز شد و پس از چند ماه جنگ، گروه طالبان حکومت را رها کرد و با سقوط کابل سراسر افغانستان به اشغال نیروهای امریکایی درآمد. دولت بوش که نخستین گام را برای تثبیت موقعیت جهانی امریکا برداشته بود، بلافاصله، پس از پایان جنگ با طالبان، تمام توجهات را به عراق معطوف کرد و تحت پوشش خلع سلاح عراق از سلاحهای کشتار جمعی، زمینه‌های دومین جنگ قرن حاضر را فراهم آورد. دولتهای امریکا و انگلیس پس از چند مرحله بازرسی بازرسان سازمان ملل از خاک عراق و پس از کسب اطمینان از اینکه عراق سلاحهای کشتار جمعی ندارد، با بهانه‌هایی، مانند همکاری نکردن این کشور با بازرسان سازمان ملل، مخفی یا خارج کردن سلاحهای غیرمتعارف و حمایت از تروریسم بین‌المللی از ۲۰ ماه مارس سال ۲۰۰۳ (۲۹ اسفند ماه سال ۱۳۸۱) جنگ پیشگیرانه علیه عراق را آغاز کردند. این جنگ که بعدها، جنگ سلطه یا جنگ سایبرنتیکی نام گرفت، پس از ۲۱ روز، با سقوط سریع و دور از انتظار بغداد در ۹ ماه آوریل سال ۲۰۰۳ (۲۰ فروردین ماه سال ۱۳۸۲) پایان یافت و نئومحافظه کاران دولت امریکا به دومین پیروزی خود به منظور تثبیت نقش جهانی امریکا دست یافتند.

نادیده گرفته شدن تمامی چهارچوبهای حقوقی بین‌المللی و حتی شورای امنیت سازمان ملل از مهم‌ترین ویژگیهای جنگ عراق بود. در واقع، دولت امریکا با این اقدام به جهانیان چنین تفهیم کرد که هیچ‌گونه ساخت یا چهارچوبی را در راه گسترش و تثبیت امپراتوری جهانی خود نخواهد پذیرفت.

ورود مستقیم مکانیزم کنترل فرمانطقه‌ای

در معادلات خلیج فارس

با دو تحول بزرگ مصادف بود:

نخست، گسترش موج اسلام‌گرایی متأثر

از انقلاب اسلامی در دنیای اسلام و دوم،

فروپاشی کمونیزم و اتحاد جماهیر شوروی

این اصول سه‌گانه ارکان امپراتوری جهانی امریکا هستند؛ امپراتوری‌ای که برخی تحلیلگران جهانی آن را امپریالیسم مدرن می‌نامند. دولت امریکا برای دفاع از این امپراتوری و تثبیت موقعیت جهانی خود بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، چند کشور از جمله عراق، افغانستان تحت حاکمیت طالبان، کره شمالی و ایران را محور شرارت خواند و اعلام کرد که با استراتژی ویژه‌ای با هر یک از این دولتها برخورد خواهد کرد. دو عضو منفور و ضعیف‌تر این محور، یعنی افغانستان و عراق در کانون استراتژی نظامی امریکا قرار گرفتند و دولت امریکا تحت پوشش مبارزه با تروریسم بین‌المللی جنگ با این دو کشور را در اولویت برنامه‌های خود قرار داد. بدین ترتیب، نخستین جنگ قرن بیست و یکم با



جمع بندی

در مطالعات تطبیقی حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌المللی یکی از روشهای مقایسه بین پدیده‌های مورد مطالعه، استفاده از «سطوح تحلیل» است. در چنین مطالعاتی پدیده‌ها در سه سطح کلان یا سیستماتیک، دولت-ملت و فرد یا ترکیبی از آنها با یکدیگر مقایسه می‌شوند. در سطح کلان، ساخت و تقسیم قدرت و نقشهایی که بازیگران در مقابل یکدیگر بازی می‌کنند و تغییر و تحول در درون نظام که موجب تغییر در ساخت قدرت و نقش بازیگران می‌شود، مورد توجه است. در سطح دولت-ملت تواناییهای مادی و معنوی، جغرافیایی و جغرافیایی انسانی، عناصر قدرت و مکانیزم تصمیم‌گیری و رفتار جمعی مردم یک کشور با کشور دیگر مقایسه می‌شود. اما در سطح فرد، علایق و انگیزه‌ها، آمال و آرزوها و عقاید و باورهای رهبران و تصمیم‌گیرندگان واحدهای سیاسی با هم مطابقت داده می‌شوند تا تمایزات و اشتراکات بین آنها کشف شود. در این مقاله از سطح تحلیل کلان جهت مقایسه سه جنگ خلیج فارس یعنی جنگ ایران و عراق، جنگ کویت و جنگ فعلی آمریکا علیه عراق استفاده شده است تا تاثیر دگرگونی در ساخت قدرت و نقش بازیگران نظام منطقه‌ای خلیج فارس در وقوع این جنگها بررسی شود. اما یادآوری می‌شود که تکیه بر یک سطح تحلیل نمی‌تواند تمام زوایای یک پدیده را آشکار

کند و تحلیل دقیقی از آن ارائه دهد بلکه تلفیق سه سطح تحلیل کاملترین و جامع‌ترین تحلیل را به دست خواهد داد.

یادداشتها

1. Louis y Cantori and Steven L. Spiegel, *The International Politics of Regions: A Comparative Approach* (England Cliffs, N.J.: Prentice - Hall, 1970), P. 607.

(۲) جیمز دوئرتی، رابرت فالترگراف؛ نظریه‌های متعارضی در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، وحید بزرگی، تهران: نشر قدس، جلد اول، م ۱۳۷۳، ص ۲۶۰.

(۳) سازمان جغرافیایی وزارت دفاع؛ نگاهی به عراق و جنگ سلطه، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۲، ص ۲۳.

(۴) اطلاعات سیاسی - اقتصادی؛ سال ششم، ش ۵۳-۵۴ بهمن و اسفند ۱۳۷۰، ص ۳۲.

(۵) روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۹/۶/۱۲، ص ۱۶.